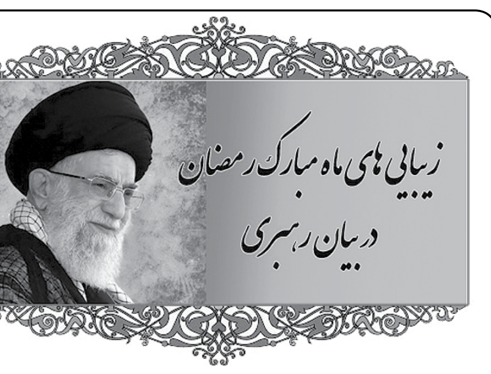

تقوا، راه علاج همه گرفتاری‌ها

بعد از آنکه رسـول اکرم(ص) و مسلمانان به قصد مکه به حدیبیّه رفتند و در حدیبیّه متوقّف شدند، دشمن می‌خواست جنگ را بر آنها تحمیل کند، امّا تدبیر الهی نبیّ‌اکرم نگذاشت و بدون جنگ برگشتند و پیامبر به قراردادی با مشرکین رسید که این قرارداد آن‌قدر مهم بود که بنابر روایاتی، سوره «انّا فتحنا» درباره همین قرارداد حدیبیّه نازل شده و از آن به فتح تعبیر شده است: انا فتحنا لک فتحاً مبینا- یعنی همین صلح حدیبیّه - آن حضرت در خلال آیات قرآن، اوضاع را برای مسلمانان روشن می‌کند و جبهه‌ها را مشخص می‌نماید.

لزوم مرزبندی میان جبهه حق با جبهه باطل

آنچه که در نظام اسلامی باید همیشه مورد توجّه باشد، مشخّص بودن جبهه‌هاست؛ مخلوط نشـدن جبهه حق با جبهه ناحقّ است. ممکن است جبهه ناحق مورد مدارا قرار گیرد - مانعی ندارد - ممکن است در جایی دستِ دوستی هم با او داده شود - در جای خود مانعی ندارد - امّا زنهار! خطوط فاصل نبایسـتی به هم بخورد. باید مشخّص باشـد که حق کیست و کجاست و چرا و چه می‌خواهد بکند - هدف و روش و تدبیر و تاکتیک و عملکردش چگونه است - و ناحق کیست و چرا و هدفش چیسـت و چه کار می‌خواهد بکند. اینها نباید مورد غفلت قرار گیرد. غفلت از این مرزبندی و تشخّص، به نفع هیچ جبهه حقّی تمام نخواهد شد. هیچ‌کس، اهل حق را از اینکه ندانند چرا حقّند و حالا چه باید بکنند و چه کسی در مقابل آنهاست، تحسین نخواهد کرد؛ حتّی دشمنانشان هم آنها را تحسین نمی‌کنند.

پیامبر مرزها را روشن و اوّلاً وضعیت کفّار را مشخّص می‌کند؛ یعنی آن جبهه مقابل که پیامبر اساساً بعثتش، ظهورش، نظامش و جهادش، برای نفوذ در آنها و عقب زدن آنها و گستردن دایره حقّانیّت خود است. جبهه کفر را نمی‌شود نادیده گرفت. جبهه کفر، به‌عنوان کسانی که در مقابل دعوت حق قرار دارند، باید مشخّص شود. باید مشخّص شود که حـق با جبهه کفر چه کار دارد؛ اصلاً چرا حق به‌وجود می‌آید؛ دعوت حق چرا از طرف خداوند به پیامبران الهام و ابلاغ می‌شـود و آنها چرا آن را مطـرح می‌کنند؟ اگر پدیـد آمدن پیام حق ـ که پیام حق هم عبارت است از پیام رستگاری انسانها ـ فلسفه و حکمت و لزومی دارد و مسـئولیتی بر دوشِ آورندگان آن پیام - که پیامبر و ادامه‌های راه پیامبر تا ابد اسـت - می‌گـذارد. پس باید فهمید که این جبهه حق، هدفش چیست و چگونه می‌خواهد به این هدف برسد.

> **تقوا موجب می‌شود که در همه بن بست‌ها - به خصوص بن‌بسـت‌های اجتماعی- شما راه نجات پیدا کنید. در بن‌بست‌های بزرگ، تقوای مسـئولان، برای آنها راه نجات پدید خواهد آورد.**

رستگاری انسان با چه چیزی حاصل خواهد شد؟ فقط با نصیحت و موعظه که حاصل نمی‌شـود. لذا جبهه حق - یعنی همه انبیا - در هر برهه‌ای از زمان که فرصتی پیدا کرده و توانسته است خود را نشان دهـد و قدمی به جلو بردارد، کاری که کرده، این بوده که حقایقی را که انسانها باید بدانند تا به فلاح و رستگاری نزدیک شوند، این حقایق را در ذهن انسانها و در واقع زندگی انسانها تحقّق بخشیده است. این کار جبهه حقّ است؛ همین است که مجاهدت را ایجاب می‌کند. چرا؟ چون در مقابل حقّانیّت حق، معارض وجود دارد. حق اگر از رستگاری انسانها سخن می‌گوید، کسـانی در دنیا هستند که از اسارت انسانها سخن می‌گویند. حق اگر از عدالت سخن می‌گوید، کسانی هستند که مخالف و دشمن عدالتند یا طرفدار ظلمند. حق اگر ازپرستش خدا سخن می‌گوید، کسانی هستند که مدّعیِ خدایی‌اند و وجود خدا و تسلیم در مقابل خدا را انکار می‌کنند. طبیعی است همه اینها معارض می‌شوند. در مقابل معارض، بدون مجاهدت، نه آن پیام پیش خواهد رفت و نه در ذهنها و نه در واقعیت تحقّق پیدا نخواهد کرد.

پیامبر اکرم وضعیت کفّار را مشـخّص می‌کند؛ وضعیت ضعفای از مؤمنین را هم مشـخّص می‌کند؛ یعنی نیمه‌کاره‌ها؛ چه منافقین، چه آنهایی که منافق به معنای غلیظ نفاق نیسـتند و به آن صورت نفاقی ندارند که بخواهند دورویی کنند؛ امّا طبیعتشان، یک طبیعت متزلزل است. اسلام می‌خواهد اینها را هم به انسانهای مؤمن و با صلابت تبدیل کند. عدّه‌ای از مسلمانان، از ترس، همراه پیامبر در جنگ حدیبیّه شرکت نکرده بودند. می‌گفتند اگر ما برویم، پیامبر و همه مسلمانانی که با او هستند، به‌وسیله کفّار تار و مار خواهند شد! وقتی که پیامبر برگشت، پیش آن حضرت آمدند و گفتند ما نتوانسـتیم بیاییم؛ گرفتاری پیدا کردیم؛ اشتغال پیدا کردیم؛ حال برای ما از خدای متعال آمرزش بطلب! در حالی که همین حرف هم یک نوع ظاهرسـازی بود. در واقع اینها دنبال آمرزش الهی هم نبودند؛ فکر می‌کردند زرنگی کردند که نرفتند. آیه قرآن می‌فرماید: به زبان چیزی را می‌گویند که به دلشـان نیست. (سوره فتح، آیه ۱۱) نمی‌شود گفت که اینها منافق و کافر و دشمنند؛ نه، روحهای ضعیف، دل‌های ضعیف، انسـانهای ضعیف، نمی‌توانند در مشکلات نقش ایفا کنند. این، آن معنویاتی است که نظام اسلامی، جامعه اسلامی، مسئول اسلامی، مدیر اسلامی، نسبت به آن مسئول است.

اهمیت تقوا به عنوان راه علاج همه گرفتاری‌ها

حال، کی ممکن می‌شـود ما نقش ایفا کنیم؟ وقتی که و الزمهم کلمة التّقوی (سوره فتح، آیه۲۶)؛ برای خودمان، تقوا را به‌عنوان کلمه ثابـت، کلمه حق و تکلیفِ دائم در نظر بگیریم. تقوا باید در گفتار، در عمل، در تصمیم‌گیری، با زیردستان خود و با مجموعه کسانی‌که با ما کار می‌کنند، مورد توجّه قرار گیرد؛ که اینها درسی به آنهاست؛ رفتار آنها هم درسی برای مردم است....

به‌هرحال، تقوا، هم یک وسیله است، هم یک راه علاج است. فقط تکلیف و وظیفه نیست؛ فقط این نیست که خدای متعال از تقوای ما در هنگامه حسـاب سؤال خواهد کرد؛ که البتّه اگر بفهمیم و توجّه کنیم، این هم چیز عظیمی اسـت. ما که مسؤول هستیم، از حساب الهی، از سختی حساب الهی، از فزعِ (وحشت)یوم‌الحساب غفلت داریم و هرچه مسئولیتمان بیشتر باشد، اینِ خطر سنگین‌تر است.

باید بدانیم که اگر خدای متعال با فضل و رحمت و مغفرت خود با ما عمل نکند، کار ما خیلی سخت است. جزئیّات مخارجی که می‌کنیم، جزئیّات تصرّفاتی که می‌کنیم، جزئیّات برخورد و رفتاری که با مخاطبان خود و با مردم می‌کنیم، هر کدام از اینها پیش خدای متعال حساب دارد. علاوه بر اینکه باید به فکر حساب الهی و مؤاخذه الهی بود، باید دانست که تقوا راه را هم باز می‌کند: و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسـب» (سوره طلاق، آیات ۲ و ۳) تقوا موجب می‌شود که در همه بن بست‌ها - به‌خصوص بن‌بست‌های اجتماعی - شما راه نجات پیدا کنید. در بن بست‌های بزرگ، تقوای مسئولان، برای آنها راه نجات پدید خواهد آورد. این محاسـبه‌های ما و شما که همیشه محاسبه‌های تمام نیسـت. پس، اصل قضیه تقواست. توصیه ما هم به تقواست؛ روزه این ماه هم کمک به تقواسـت. به مشکلات مردم باید براساس همین روحیه تقوا برسید.

*** بیانات در دیدار کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران**
۱۳۷۸/۱۰/۴

از خشم خداوندی تا خشم انسانی

منصور حسینی

خشم حالتی نفسانی اسـت که با به هیجان آمدن عواطف و احساسات و هجوم خون به قلب همراه است. چنین حالت هیجانی به طور طبیعی تعادل رفتاری را در آدمی به هم می‌ریزد و کنش و واکنش‌های تندی را سبب می‌شود. اما هنگامی که خشم را به خدا نسبت می‌دهیم هرگز این معنا را قصد نمی‌کنیم؛ زیرا خدا از انفعال و متاثر شدن پاک و منزه است، در حالی که خشم و غضب بیانگر تاثر و انفعال شدید آدمی است. بر این اساس هر گاه غضب و خشم به خداوند نسبت داده می‌شود مراد از آن، عقاب الهی یا در نهایت انتقام وی می‌باشد.

نویسـنده در این مطلب با نگاهی به علل و آثار خشم در انسـان و عوامل بروز غضب الهی، راه‌های رهایی و مهار خشم در خود و دیگران را بیان کرده است.

***

گستره معنایی غضب

غضب که در فارسی از آن به خشم یاد می‌شود، دو کاربرد متفاوت در فرهنگ قرآن دارد. گاه خشم درباره حالت نفسـانی انسانی به کار رفته و گاه دیگر این واژه به خداوند نسبت داده می‌شود. تفاوت معنایی میان دو کاربرد وجود دارد، هر چند که متشابهات معنایی میان دو کاربرد زیاد است.

راغب اصفهانی، قرآن‌شـناس بنام ایرانی، در کتاب مفـردات الفاظ قرآن کریـم، در تبیین معنای غضب می‌نویسد: غضب عبارت از به هیجان آمدن خون قلب برای گرفتن انتقام است. مراد از غضب الهی، تنها انتقام می‌باشد.(مفردات، ص ۶۰۸، ذیل واژه غضب)

در حدیثی از امام باقر(ع) غضب الهی به عقاب الهی تفسیر شده (تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۸۶، حدیث ۶۲) که در لسـان العرب همین معنا برای غضب الهی مورد توجه قرار گرفته است.(لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۷۸) این بدان معناست که نمی‌توان همان مفهومی که برای غضب در انسـان به کار می‌رود برای خداوند به کار برد؛ زیرا خشم در انسان حالتی نفسانی است که همراه با به هیجان آمدن احساسات و عواطف می‌باشد و هجوم خون به قلب را به همراه داشته و چهره را بر افروخته می‌سـازد. این در حالی است که خداوند از انفعال و تاثر به دور است و نمی‌توان چنین حالتی را به خداوند نسبت داد.

ناگفته نماند که در کاربردهای علمی و اصطلاحات اخلاقی هنگامی که سـخن از خشـم است، به حالتی نفسانی اطلاق می‌شود که مبدا آن اراده انتقام است. به این معنا که انتقام عامل به جوش آمدن خشـم آدمی است. بر این اساس می‌توان ارتباط تنگاتنگی میان خشم و انتقام یافت و علت تفسیر راغب از خشم الهی به انتقام را به دست آورد.

علمای علم اخلاق معتقدند که غضب با سه حالت افـراط، تفریط و اعتدال همراه اسـت. در حالت افراط غضب، انسـان از پیروی عقل و شریعت خارج می‌شود و نمی‌توانـد رفتاری عقلانی و قانونی و متعادل از خود بـروز دهد. از این رو، در چنیـن حالتی به جای آنکه خشم،عامل مفید و سـازنده‌ای باشد، عامل فروپاشی شخصیت و به هم ریختگی و عدم تعادل رفتار می‌شود و آدمی را به کارهای نابهنجار و خلاف عقل و قانون و شریعت سوق می‌دهد.

در حالت تفریط، شخص در موردی که باید به حکم شریعت و یا عقل از خود واکنشی شدید و هیجانی نشان دهد و خشمگین شود، از خود خشمی بروز نمی‌دهد.

سومین حالت که از آن به حالت اعتدال یاد می‌شود، انسـان به سبب آنکه از سـلامت عقل و دین و حالت اعتدال شخصیتی برخوردار است، واکنش‌های مدیریت شـده‌ای از خود بروز می‌دهد. این‌گونه است که هر جا سزاوار است خشم می‌گیرد و هر جا سزاوار نیست خشم خود را کنترل می‌کند.(جامع السـعادات، نراقی، ج ۱، صص ۳۲۱ و ۳۲۲)

> **اصولا انسـان ایـن توانایی را داراست که خشم خود را مهار کند بنابراین انسـان مومن و معتدل کسی است که بتواند بر هیجانات نفسی و احساسات و عواطف خود چیره شود و آن را مهار و مدیریت کند. خداوند در آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ سـوره آل عمران، مهار خشـم از سـوی مومنان متقی را سبب بهره‌مندی آنـان از پاداش‌هایی چون بهشت و مغفرت و آمرزش الهی می‌شمارد.**

با توجه به تفسـیری که از خشم در منابع قرآنی و اسـلامی بیان شده می‌توان دریافت که خشم می‌تواند به عنوان امری ناپسند و یا پسندیده مطرح باشد؛ بلکه حتـی می‌توان گفت که در برخـی از موارد اصولا نیاز است که چنین حالتی وجود داشته باشد، زیرا خشم و غضب یکی از عوامل حفاظتی انسان در برابر تهدیدات به شمار می‌رود.

در فرهنگ قرآنی، برای بیان حالت خشم، افزون بر واژه غضب، واژگانی چون بطش، سـخط، غیظ و مانند آن به کار رفته است.

> **آنچه خشم الهی را بر می‌انگیزد، رفتارهای اجتماعی و ضد هنجاری و قانونی است که انسان‌ها مرتکب می‌شوند. این دسته از رفتارهای ضد عقل و عقلا و شریعت موجب می‌شود که خداوند نسبت به بنده‌ای و یا گروهی از بندگان خشمگین شـود و آنان را به انتقام و عقاب شدید بگیرد و از میان بردارد. ازجمله این رفتارهای نابهنجار می‌توان به اسراف در خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها اشاره کرد که موجب خشم الهی می‌شود.**

عوامل غضب الهی

عواملی که خشـم انسانی را بر می‌انگیزد می‌تواند امور بسیاری باشـد که از جمله آنها مخالفت دیگری با خواسـته‌ها، نیازها، توقعـات و انتظارات و مانند آن است. تجاوز و ظلم به حقوق دیگری و یا نادیده گرفتن حقوق دیگری و مانند آن نیز می‌تواند از عوامل خشـم انسانی باشد.

اما آنچه در این‌جا نخسـت مـورد توجه و تاکید است، عواملی است که غضب الهی را بر می‌انگیزد، زیرا با شـناخت این علل و عوامل می‌توان به عوامل واقعی خشم و غضب در انسان نیز توجه یافت. به این معنا که اگر انسان مومنی بخواهد نسبت به امری خشم معتدل داشـته و از افراط و تفریط به دور باشد، باید به اموری توجه یابد که به عنوان علل و عوامل غضب الهی مطرح است. به سـخن دیگر، علل و عوامل بسیاری می‌تواند خشم آدمی را بر انگیزد و او را به سوی هیجانات ویژه خشم سوق دهد، ولی انسان معتدل و مومن کسی است که خشم اعتدالی داشته باشد و در جایی که سزاوار است خشم گیرد و در جایی که سزاوار نیست خود را کنترل کند هر چند که به طور طبیعی واکنشـی هیجانی از خود بروز می‌دهد. برای دسـتیابی به چنین حالتی از اعتدال لازم اسـت که انسان خشم خویش را مرتبط با علل و عواملی قرار دهد که موجبات خشم الهی را فراهم می‌آورد تا این‌گونه انسانی خدایی شود.

الهی لا تُؤَدِّبْنی بِعُقوبَتِک
خدایا مرا به مجازات و عقوبتت ادب مکن

بنابراین، مقتضای خدایی شـدن و قرار گرفتن در شـرایط انسان سـالم و کامل آن اسـت که به علل و عواملی واکنش نشـان دهد که همان عوامل خداوند را به خشـم می‌آورد. این‌گونه است که امام کامل امیر مومنان(ع) خشـم خود را الهی می‌گرداند و تنها برای او خشـم می‌گیرد. وقتی پهلوان عرب بر او آب دهان می‌اندازد، حضرت از سینه اش بر می‌خیزد و پس از فرو بردن خشـم خویش تنها به انگیزه انتقام و عقاب الهی جان دشمن را می‌ستاند تا اخلاص را در عمل خویش همچنان برای وجه الله حفظ کرده باشد.

خداوند نسـبت به بنده‌ای به علل و عوامل چندی خشـم می‌گیرد که می‌توان آن را به دو دسته عقیدتی و رفتاری تقسـیم کرد. از جمله علل و عوامل عقیدتی خشم الهی می‌توان به تکذیب آیات الهی (اعراف آیات ۷۰ و ۷۱)، ارتداد وپرستش غیر خدا (اعراف آیات ۱۵۰ و۱۵۲ و نحل آیه ۱۰۶ و طه آیه ۸۶ و محمد آیات ۲۵ و۲۸) شرک و بت‌پرستی (اعراف آیات ۷۰ و ۷۱ و ۱۵۲ و فتح آیه ۶) کفر به آیات خداوند(بقره آیات ۶۱ و ۹۰ و آل عمران آیه ۱۱۲ و نحل آیه ۱۰۶) و گوساله‌پرستی و دیگر نمادهای باطل خداپرسـتی (اعراف آیه ۱۵۲ و طه آیه ۸۶) اشاره کرد.

بخش دوم که موجبات خشم الهی را بر می‌انگیزد، رفتارهای اجتماعی و ضد هنجاری و قانونی اسـت که انسـان‌ها مرتکب می‌شوند. این دسته از رفتارهای ضد عقل و عقلا و شریعت موجب می‌شود که خداوند نسبت به بنده‌ای و یا گروهی از بندگان خشمگین شود و آنان را به انتقام و عقاب شدید بگیرد و از میان بردارد.

ازجمله این رفتارهای نابهنجار می‌توان به اسـراف در خوردنی‌ها و آشـامیدنی‌ها(طه آیه ۸۱) اشاره کرد که موجب خشم الهی می‌شود.

اطاعت و پیروی از شیطان و فریب‌های او و عمل بر اسـاس خواسته‌ها و رضای شیطان (محمد آیات ۲۵ و ۲۸)، افترا به خداوند و دیگران(اعراف آیه ۱۵۲) جدال در آیات الهی و حقایق هسـتی (غافر آیه ۳۵ و شوری آیه ۱۶)، حرام خواری (طه آیه ۸۱) حسد ورزی (بقره آیه ۹۰) خیانت در امانت(آل عمران آیات ۱۶۱ و ۱۶۲) رابطه با طاغوت‌ها و کافران و پذیرش ولایت و حکومت آنـان (مائده آیات ۷۹ و ۸۰)، زنا (نور آیه ۹)، سـکوت در برابر منکرات و زشتی‌ها(مائده آیات ۷۹ و ۸۰)، سوء ظن (فتح آیه ۶) شکنجه مومنان (بروج آیه ۱۰ و ۱۲) ظلم و تجاوز به حقوق دیگران(بقره آیه ۶۱ و آل عمران آیه ۱۱۲) علم بی‌عمل (صف آیات ۲ و۳) فرار از جهاد و دفاع از عرض و مال و دین و جان مردم (انفال آیات ۱۵ و ۱۶) قتل بی‌گناهـان (بقره آیه ۶۱ و آل عمران آیه ۱۱۲ و نسـاء آیه ۹۳) گناه و عصیان (بقره آیه ۶۱ و آل عمـران آیـه ۱۱۲) و نفاق (محمد آیه ۲۸ و فتح آیه ۶) از مهم‌ترین علل و عواملی است که خشم الهی را بر می‌انگیزد.

بنابراین می‌توان گفت که انسان معتدل کسی است که خشم وی نیز این‌گونه باشد و هر آنچه خشم الهی را بر می‌انگیزد همان چیز خشم او را نیز بر انگیزد.

آثار خشم الهی

خشـم الهی که به شکل عقاب و انتقام خودنمایی می‌کند، می‌تواند در دنیا و آخرت باشد. به این معنا که خشم الهی موجب انتقام گیری و عقاب الهی در قیامت با آتش دوزخ شـود(طه آیه ۸۱، بروج آیات ۱۰ و ۱۲ و نیز دخان آیه ۱۶) ویا آثار و پیامدهای بسیاری در دنیا به دنبال داشته باشد.

خداونـد در آیات ۵۹ و ۶۰ سـوره مائده و آیه ۸۱ سـوره طه خشـم الهی را مایه سقوط آدمی از منزلت خویش می‌شمارد به‌طوری که او را از بلندای انسانیت به حضیض کالانعام بل هم اضل، می‌کشاند.

بسـیاری از مردمان و یا جوامع و امت‌ها به سبب همین خشم و غضب الهی از شکوفایی تمدنی و قدرت و شوکت و عزت و اقتدار فرو افتادند و به ذلت و خواری گرفتار شدند.

آیه ۱۵۲ سـوره اعراف خشـم الهی را مایه ذلت و خواری انسـان در دنیا معرفی می‌کنـد. این بدان معناست که بسیاری از گرفتاری‌ها و ذلت‌های شخصی یا اجتماعی انسـان و جوامع به سـبب آن است که با رفتارهای نابهنجار خویش خشم خداوند را برانگیخته‌اند.

همچنین آیه ۸۱ سـوره طه هلاکت آدمی را به سبب خشم الهی می‌داند و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که برای رهایی از هلاکت به سوی خداوند بازگردند و رفتارهای خود را اصلاح کنند.

در تحلیل بسیاری از گرفتاری‌ها و مشکلات از جمله ذلت و خواری و مشکلات و تنگناها و بلایای طبیعی و زلزله‌ها و سیل‌ها و مانند آن باید به عواملی توجه کرد که خشم الهی را موجب می‌شود.

مسخ شدن آدمی به شکل میمون و خوک و مانند آن از دیگر پیامدهای غضب الهی است که آیه ۶۰ سوره مائده به آن اشاره می‌کند، چنان‌که غضب الهی موجب گمراهی (همان) و کیفر سخت در دنیا و آخرت (همان و بروج آیه ۱۲) حتی محو اعمال خوب آدمی می‌شود (محمد آیه ۲۸) به‌طوری که هر آنچه اندوخته اسـت در اثر گناهی خشم‌آور از دست می‌دهد و چیزی برای خود باقی نمی‌گذارد.

عوامل و راهکارهای مدیریت خشم

از آنجا که خشم در انسان بر خلاف خداوند، متاثر از عوامل هیجانی است و به سخن دیگر انسان موجودی متاثر و منفعل می‌باشد، لازم است تا میان خشم مثبت و سازنده و خشـم منفی و غیر سازنده و مفید تفاوت بگذارد. این‌جاست که مدیریت و مهار خشم به عنوان یک مسـئله مهم و اساسی در جامعه پذیری و تربیت انسان سالم مطرح می‌شود.

انسـان سالم و با شـخصیت کامل کسی است که بتواند خشم خود را مدیریت و مهار کند و اجازه ندهد تا هر چیزی کم ارزش یا بی‌ارزش او را به هیجان آورده و مدیریت رفتاری‌اش را به دست گیرد.

آیات ۴۸ و ۴۹ سوره قلم به انسانها هشدار می‌دهد تا از شتاب در غضب نسبت به مردم پرهیز کنند حتی اگر این خشم برای کسب خشنودی خدا باشد. به این معنا که حتی اگر انسـان لازم است که نسبت به امری خشمگین شود و واکنش شدید از خود بروز دهد، لازم است تا این خشم به دور از هیجانات و عجله باشد. اصولا کسانی که با عجله واکنش نشان می‌دهند متاثر از خشم خویشتن هستند تا خشم الهی. از این رو برای دستیابی به اخلاص عمل لازم است تا بر هیجانات شخصی غلبه کنند، سپس اقدام به بروز خشم در مسیر تعالی و کمال نمایند. چنان‌که از رفتار امیرمومنان(ع) این مطلب به خوبی آشکار می‌شود.

اصولا انسان این توانایی را داراست که خشم خود را مهار کند(آل عمران آیه ۱۳۴) بنابراین انسان مومن و معتدل کسی است که بتواند بر هیجانات نفسی خویش و احساسـات و عواطف خود چیره شود و آن را مهار و مدیریت کند. خداوند در آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ سـوره آل عمران، مهار خشـم از سـوی مومنان متقی را سبب بهره‌مندی آنان از پاداش‌هایی چون بهشت و مغفرت و آمرزش الهی می‌شمارد.

عوامل مهار خشم و غضب

بـرای مهار نفس توجه به عوامل عقیدتی ورفتاری ضروری است. برای مدیریت نفس در حوزه خشم لازم اسـت تا آدمی همواره خداوند را در نظر داشته باشد و کارهای خویش را برای رسیدن به تقرب الهی انجام دهد.

خداوند در آیات ۱۳۳ و ۱۳۴ سوره آل عمران، تقوا را راهی برای فرو نشـاندن غضب و گذشت از خطاها و اشتباهات مردمان معرفی می‌کند.

همچنین بـا عفو و گذشـت از خطاهای دیگران یا عذرخواهی از دیگران آتش خشـم مهار می‌شـود. (شوری آیات ۳۶ و ۳۷) توبه و بازگشت از کارهای ناپسند نیز عاملی برای مدیریت خشـم و غضب دیگران است که باید از آن بهره گرفت.(اعراف آیات ۱۵۰ تا ۱۵۳)

بی‌گمان تحریک عواطف و احساسـات مادرانه و یا برادرانه نیز راهی برای مدیریت خشم دیگران است که در آیات ۱۵۰ و ۱۵۴ سـوره اعـراف به آن توجه داده شده است.

> **آیه ۱۵۲ سـوره اعراف خشم الهی را مایه ذلـت و خواری انسان در دنیا معرفی می‌کند. این بدان معناست که بسیاری از گرفتاری‌هـا و ذلت‌هـای شخصی یا اجتماعی انسان و جوامع به سـبب آن است که با رفتارهای نابهنجار خویش خشم خداوند را برانگیخته‌اند.**

احسان و بخشش از دیگر راه‌هایی است که موجب می‌شود تا آدمی خشم خود یا دیگران را مدیریت و مهار کند و اجازه ندهد تا خشم، او را از اعتدال رفتاری بیرون برد.(آل عمران آیه ۱۳۴)

انسـان اگر بخواهد مانع غضب الهی که موجب انتقام و عقاب در دنیا و آخرت اسـت شـود باید از هر گونه اعتقـاد و باور باطل و یا رفتار ضد عقل و عقلا و شریعت پرهیز کند و در مسیر کمالی الهی حرکت نماید و نسـبت به دیگران نیز مدارا کرده خشم خویش را مهار و کنترل کند و تنها برای خدا خشـم گیرد و اگر مورد خشم دیگری است با توبه و بازگشـت و درخواست عفو و گذشت آب بر آتش خشم وی بریزد.

حیات طبیعی و حیات طیب نوری

بر اسـاس آموزه‌های قرآنی هر انسانی دو نوع حیـات دارد: ۱. حیات طبیعی و فطری و ابتدایی؛ ۲. حیات طیب الهی.

خداوند به انسان می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد، چون خدا و پیامبر، شـما را به چیزی فراخواندند که به شـما حیات می‌بخشـد، آنان را اجابـت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حائل می شود و هم در نزد او محشور خواهید شد. (انفال، آیه ۲۴)

این آیه نشـان می‌دهد که انسـان‌ها با اینکه از زندگی طبیعی برخوردار هسـتند اما به منظور برخـورداری از حیات نوع دوم باید به دعوت الهی پاسخ مثبت دهند.

این پاسـخ مثبت که با اسـلام و ایمان همراه خواهـد بود، یک نوری را در دل انسـان‌ها ایجاد می‌کند که خداوند در آیه ۱۲۲ سـوره انعام بیان کرده است: آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمت‌ها باشد و از آن خارج نگردد؟!

این‌گونه برای کافران، اعمال (زشتی) که انجام می‌دادند، تزیین شده (و زیبا جلوه کرده) است. از این آیه به دسـت می‌آید که آن حیات ابتدایی اگر با این حیات دوم همراه نشود، نمی‌توان آن شخص را زنده دانسـت، بلکه این نور حیات دوم است که آن اولـی را زنده نگه مـی‌دارد و بدان حقیقت بقا می‌بخشـد. در واقع زنده دلی با نور ایمان و اسلام است که قلب را زنده نگه داشت و به زندگی انسان معنای حیات واقعی را می‌بخشد.

خداوند بر ایـن مطلب در آیات دیگر از جمله ۱۷۴ سـوره نساء تاکید داشته است و نور ایمان و اسـلام و قرآن را همان عامل حیات بخش واقعی انسان دانسته است.

در آیه ۵۲ سوره شوری می‌فرماید: همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی‌دانسـتی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قـرآن آگاه نبودی)؛ ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگانِ خویش را بخواهیم هدایت می‌کنیم؛ و تو مسـلّماً به سوی راه راست هدایت می‌کنی

.پس انسان باید این نور را به دست آورد که همان مایه حیات بخش واقعی انسان است. این نور زمانی در جان انسان رخنه می‌کند که با ایمان و عمل صالح آمیخته شود. این‌گونه است که انسان از یک حیات طبیعی و ابتدایی به یک حیات طیب و پاکی می‌رسد که خداوند در آیه ۹۷ سـوره نحل فرموده اسـت: هر کس- از مرد یا زن- کار شایسـته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

همچنین در جایی دیگر می‌فرماید:ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشـه کنید و به رسـولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شـما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند غفور و رحیم است. (حدید، آیه ۲۸)

حال اگر کسی به این مسئله توجه نکند و دنبال حیات نوری و طیب الهی نرود و این نوع حیات را برای خود کسـب نکند، در آخرت از زندگی طیب و نورانی بی‌بهره خواهد شد و چون پس از عبور از دنیا و پایان زندگی دنیایی جایی برای کسـب این نور و زندگی نیسـت، کسـانی که بی‌نور و حیات طیبه به آخرت رفته باشـند، بی‌نـور و بی‌حیات طیب خواهند بود.

خداوند در این باره می‌فرماید: روزی که مردان و زنان منافـق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم!»

به آنها گفته می‌شـود: «به پشـت سـر خود بازگردید و کسب نور کنید!»

در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت اسـت و برونش عذاب! (حدید، آیه ۱۳)

چراغ راه

عقل، شاخص معرفت و سنجش همه خوبی‌ها

قال‌النبی: «انما یدرک الخیر کله بالعقل، ولا دین لمن لاعقل له».

پیامبر اکرم(ص) فرمود: همه خوبی‌ها با عقل شـناخته می‌شوند و کسی که عقل ندارد(در حقیقت) دین ندارد.(۱)

۱- تحف‌العقول، ص ۵۴

حکایت خوبان

تقرب الی الله با عقل نه با اعمال بدون معرفت

گروهی در حضور پیامبر اکرم(ص) مردی را ستایش کردند، و همه ویژگی‌های خوب را برایش برشمردند، رسول خدا(ص) فرمودند: عقل او چگونه است؟ گفتند: ای رسـول خدا! ما از جدیت او در عبادت و دیگر خوبی‌ها سخن می‌گوییم و شما از عقل او می‌پرسید؟ حضرت فرمود: نادان از روی نادانی به زشتی‌هایی بزرگ‌تر از زشتی‌های انسان‌های گنهکار دست می‌زند. همانا بندگان به میزان عقل‌شان در روز قیامت به درجه بالاتر نائل و به پروردگارشان نزدیک می‌شوند.(۱)

همچنیـن آن حضرت فرمود: بدانید که عاقل‌ترین مردم کسـی اسـت که پروردگارش را بشناسـد، و از او پیروی کند، دشـمنان خدا را بشناسـد، و از آنان نافرمانی کند، جایگاه ابدی خود را بشناسد و آن را آباد کند، و بداند به‌زودی به آنجا سفر خواهد کرد، و برای آن توشه بردارد.(۲)

۱- تحف‌العقول، ص۵۴
۲- اعلام‌الدین، ص۳۳۷، ح۱۵

پرسش و پاسخ

مفهوم و کاربرد واژه‌های چهارگانه در قرآن(۲)

پرسش:

چهار واژه قرآنی که در ظاهر مترادف به نظر می‌رسـند شامل: ۱- نفس ۲- قلـب ۳- روح ۴- عقل چه مفهوم و کاربردهایی در قرآن کریم دارند و چگونه می‌توان آنها را از یکدیگر تمییز داد؟

پاسخ:

در بخش نخسـت پاسخ به این سؤال به مباحثی همچون: ۱- جایگاه هر یک از این واژه‌های چهارگانه در قرآن ۲- مفهوم نفس و وجوه و کاربردهای مختلف آن در قرآن پرداختیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم.

ب) قلب

واژه قلب نیز به صورتهای مختلفی در قرآن کریم به کار رفته است. ولی از نظر کثرت استعمال مرتبه آن بعد از نفس قرار داد. به طور کلی می‌توان گفت که غالباً مفهوم و معنای قلب در قرآن به جای مفهوم وجدان و عقل آدمی به کار رفته و به همین سبب قلب به عنوان محور و اسـاس فطرت سلیم و کانون عواطف گوناگون اعم از عواطف خوشایند و یا ناخوشایند معرفی شده است. کلمه قلب در قرآن به مفاهیم زیر آمده است:

۱- قلب به مفهوم کانون فطرت سلیم

قرآن کریم در سوره شعراء آیات ۸۸ و ۸۹ می‌فرماید: یوم لاینفع مال ولابنون الا من اتی الله بقلب سلیم» روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌رساند،مگر آنکه خدای را با دلی سالم و روانی پاک ملاقات کند.

۲- قلب به معنای کانون تفکر، استدلال و ایمان

قرآن کریم در سوره تغابن آیه ۱۱ می‌فرماید: «و من یومن بالله یهد قلبه» و آنکه به خداوند ایمان دارد پروردگار قلب و دل او را رهبری و هدایت می‌کند.

۳- قلب به مفهوم کانون آلودگی‌ها

قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۸۳ می‌فرماید: «ولا تکتمواالشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه» شهادت را کتمان نکنید و اگر کسی آن را کتمان کند،قلبش گناهکار است.

۴- قلب به عنوان کانون عواطف گوناگون

قرآن کریم در سوره حدید آیه ۲۷ می‌فرماید: «وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفه و رحمة» در دلهای کسانی که او را پیروی کردند،مهر و رحمت قرار دادیم.

۵- کانون حسرت و تأسف

قرآن کریم در سوره آل عمران آیه ۱۵۶ می‌فرماید: «لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم» تا خداوند آن را حسرتی در دلهایشان قرار دهد.

ج) روح

با وجود آنکه کلمه روح در قرآن کریم در موارد اندکی به چشم می‌خورد، اما از نظر مفهوم از تنوع بیشتری برخوردار است.

در قرآن کریم روح به مفاهیم زیر آمده است:

۱- روح به معنای عامل افاضه حیات از جانب خداوند

قرآن کریم در سوره سجده آیه ۹ می‌فرماید: «ثم سوّاه و نفخ فیه من روحه» بعد از اینکه خلقت هر انسان را کامل کرد به او جان می‌دهد. نکته قابل توجه آن است که در قرآن کریم کلمه روح هر کجا که به مفهوم حیات و زندگی به کار رفته، به صورت مضاف بر خداوند اضافه شده است، مانند: روحی، روحنا و روحه.

۲- روح به مفهوم وحی

قرآن کریم در سوره غافر آیه ۱۵ می‌فرماید: «یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده» به فرمان خود روح (وحی) را برهرکسی از بندگانش که بخواهد القا می‌کند.

۳- روح به معنای فرشته حامل وحی

قرآن کریم در سـوره نحل آیه ۱۰۲ می‌فرماید: «قل نزله روح القدس من ربک بالحـق» بگو (ای پیامبر!) که روح القدس آن را (قرآن) به امر پروردگارت فرود آورد. نکته مهم دیگر اینکه کلمه روح یا تمام مفاهیمی که قرآن کریم بدانها اشـاره کرده است، [illegible] در قرآن [illegible] منطق قرآن [illegible]

د) عقل

واژه عقل با این قالب و ساختار مصدری به هیچ وجه در قرآن کریم به کار نرفته است،اما [illegible] وجود عنصر و کانون اندیشه [illegible] در انسان است.

۱- «یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه» و سخن خدا را می‌شنیدند و پس از آنکه آن را فهمیدند، تحریفش می‌کردند.(بقره-۷۵)

۲- «وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» و گفتند: اگر ما می‌شنیدیم (گوش شنوا داشتیم) یا تعقل می‌کردیم، هرگز در میان دوزخیان نبودیم. (ملک- ۱۰)

سلوک عارفانه

رضای الهی یعنی پسندم آنچه را جانان پسندد

اگر یک بنـده‌ای در مقام بندگی به مرحله حب خداوند و عشـق به خداوند برسد و مجذوب و شیفته حق شود، اینجا دیگر لازم نیست منطقی، فلسفه‌ای دلالت کند که این را خدا می‌خواهد و آن را نمی‌خواهد، این خوب و خوب است و آن بد است، بلکه همان قلب عاشق، احساسات خودش، عشق خودش، همان [illegible] است، [illegible] خوب است، [illegible] از ناحیه [illegible](۱)

۱- گفتارهایی در اخلاق اسلامی، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۰۳

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۰۲۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir